ويژگى هاى جوانى و شيوه هاى بهره مندى صحيح از آن(1)

 عزيزالله حيدرى

 براى موضع گيرى صحيح در برابر هر پديده و هر مرحله از زندگى بايد واقعيت آن را فهميد و به جوان شناساند. اين يك برخورد صادقانه است, چنان كه على (ع) در نامه اى به امام حسن (ع) مى گويد:

 ((پسرم! بدان كه پيش روى تو گردنه ايست رنج زا, در عبور از اين گردنه حال مردم سبك بار بهتر است از سنگين باران...

 ... و جز اين نيست كه قلب جوان مانند زمين خالى است هر چه در آن كاشته شود همان را مى پذيرد (اگر بادام شيرين; نتيجه شيرين و اگر بادام تلخ; نتيجه تلخ)

 ... و اين وصيت پدرى است رو به فنا, اعتراف كننده به تغيير و تحولات زمان, در منزلگه مردگان آرميده, كه فردا از آن جا كوچ خواهد كرد, به فرزندى كه چيزى را آرزو مى كند كه آن را نخواهد يافت. انسانى كه راهروى كسانى است كه از هستى برخوردار بوده و هلاك شدند, هدف بيمارىها و گروگان روزگار است, در تيررس ناگوارىها و بنده ى دنيا و سوداگر فريبنده ها, وامدار زوال و فنا, در بند اسارت مرگ و هم پيمان اندوه ها و همدم غصه ها و نشانه هاى آفات و زمين خورده ى تمايلات و جانشين مردگان است.))(1)

 چنان كه مى بينيد امام (ع) در گفت وگو با يك نوجوان يا جوان تلاش نموده از همه ى واقعيت هاى زندگى سخن بگويد تا مخاطب بتواند موضع صحيحى را در مقاطع مختلف حيات انتخاب كند. او خواسته است كه جوان فقط يك روى سكه را نبيند تا توقع يكنواخت خوشى داشته باشد و چنين بينشى است كه مى تواند تحمل را در فرد زياد نموده و براى برخورد صحيح با فراز و نشيب هاى زندگى, او را مهيا كند.

 بعد از اين پيش درآمد, خواهيم كوشيد تا بى پيرايه از ويژگى هاى جوانى سخن برانيم و هدف, راهيابى به درست ترين راه است نه آن كه جنبه هاى منفى در نظر ما باشد و از آن جا كه در حوصله ى جوان مقدمه چينى ملالآور است به اصل مطلب مى پردازيم.

 # # #

 سنين نوجوانى و جوانى در ديدگاه ها و نظريات متفاوت است, اما معمولا بين 12 تا 25 سالگى را شامل مى شود. (12 تا 18 سالگى را دوره ى نوجوانى و 18 تا 25 سالگى را محدوده ى جوانى دانسته اند.)(2)

 اين تقسيم بندى ممكن است با تغييرات كمى در نگاه كارشناسان مطرح شود; زيرا تغذيه, جغرافيا, محيط و فرهنگ تفاوت هايى را باعث مى شود, اما مهم آن است كه فردى كه خود را جوان مى داند, دشوارى اين دوران را درمى يابد. جوان در اين مرحله مى كوشد تا هويت خويش را از هويت خانوادگى جدا كند و به استقلال دست يابد. به ويژه آن كه در اين سير شتابنده, با بلوغ كه تولدى ديگر ناميده شده, رو به روست, جريانى كه زمينه ساز تحولات سرنوشت ساز جسمى, روحى و عاطفى مى باشد.

 در اين مطالعه مى خواهيم جوان مثل يك مسافر با ما همراه شود و از خويشتن شناخت مفيدى به دست آورده و با حقيقت خود آشنا گردد و در سايه ى اين شناخت, كاستى ها را ترسيم نموده و از سرمايه هاى ارزشمند خويش بهره گيرد.

 پس آن چه پى مى گيريم دستيابى به سه بهره ى بزرگ است:

 1ـ پى بردن به عظمت و ارزش خود;

 2ـ نجات از صيادان و بازارهايى كه كم بها مى خرند و بهاى واقعى جوانى و جوان را نمى پردازند;

 3ـ آگاهى به راه هاى برون رفتن از مشكلات و بحران ها.

 از آن جا كه جوان بيشتر براساس عواطف و احساسات خويش حركت مى كند, پس بايد از اين دل پاسدارى نمود, چنان كه على (ع) فرمود: ((اين دل مثل زمينى خالى است كه هر بذرى در آن افشانده گردد پذيرفته و مى روياند. مبادا كه بدخواهان دانه اى فاسد بكارند كه به جاى گل, خار برآرد.))

 وقتى پيامبر اكرم (ص) مى فرمايد: ((بهترين جوانان شما كسى است كه به پيران (از لحاظ تجربه و دور انديشى) شبيه گردد))(3) و باز هم اميرالمومنين (ع) مى گويد: ((نظر و رإى پيران را از چالاكى جوان بيشتر مى پسندم));(4) پس سزاوار است كه جوان در جذب تجربه ها, تلاشى پى گير داشته باشد. در اين صورت اين استعداد شگرف, كه دروازه ى خوبى هاست(5) شكوفا مى گردد.

 البته جوانى با قدر و قيمتى همراه است كه در برخى موارد مى خوانيم: جوانى مايه ى مباهات و افتخار خداست, آن جا كه پيامبر (ص) فرمود: ((محبوب ترين مردم نزد خدا, جوانى كم سن و سال است كه در زمان زيبايى و طراوت, از راه منحرف نگرديد و در فرمانبرى پروردگار خويش درآمد. اين همان كسى است كه خداوند فرشتگان را شاهد گرفته و مى گويد: نگاه كنيد اين به حقيقت بنده ى من است.))(6)

 پس چنين گنجى بايد خود را بشناسد و سپس نيروهاى خود را استخراج نمايد و بعد از آن كه آن ها را شكل داد, به جهت دادن استعدادها و قابليت هاى خود بپردازد,(7) آن هم در مسير بهترين مقصد و هدف.

 اين يك حقيقت است كه پيامبر اكرم (ص) در يك تمثيل بيان كرده اند: آن ها معدن هستند, مثل معدن طلا و نقره (8) و روشن است كه كمال معدن در اين است كه چهار مرحله را طى كند: كشف, استخراج, شكل يابى, جهت. از اين رو لازم است جوان ويژگى هايى را كه نقش اصلى دارند, شناسايى كند; خصوصيت هايى كه در عين مفيد بودن مى توانند به يك خصلت منفى تبديل شوند و جوان با درك ظرفيت ها مى تواند نه تنها به كنترل خويش و هماهنگ كردن نيازهايش با موازين متعالى دين و اخلاق بپردازد, بلكه رفتارى نسبتا قابل پيش بينى را سامان دهى كند, كه اين در انرژىها و توانايى هاى جوان نهفته است.

 خصلت هايى كه نقش بسيار اساسى دارند و يك جوان آگاهانه يا ناخودآگاه با آن ها انس داشته و بيشتر حركت هاى او مثل منش و طرز رفتار, لباس پوشيدن, آرايش, الگوها و هدف هايش را شكل مى دهد, عبارتند از:

 1ـ استقلال طلبى

 2ـ هويت طلبى

 3ـ عاشق پيشه گى

 4ـ خود شيفته گى

 روشن است كه شاخص هاى جوانى در اين موارد محدود نمى شود و ممكن است برخى از اين عناوين, در ابتداى امر, چهره اى منفى ارايه دهند, اما جوان خصوصيات ديگرى دارد كه ذاتا مثبت است و بايد پرورش پيدا كند, چنان كه حس فداكارى و گذشت, مبارزه با ستم و ستمگرى, دفاع از مظلوم و حق پذيرى در جوانان مشهود است.

 در حديثى از امام معصوم آمده است: ((آنان (نوجوانان و جوانان) براى هر كار خوبى با شتاب تلاش مى كنند.)) (9)

 بررسى ويژگى ها

 1. استقلال طلبى

 جوانى كه از بحران بلوغ عبور مى كند در حقيقت مقدار زيادى از وابستگى هاى خانوادگى را پشت سر مى گذارد و مى رود تا هويتى جديد و مستقل را تجربه كند. گرچه او هنوز نيازمند حمايت هاست; اما در بسيارى موارد با خود يا در اعتراض به ديگران مى گويد: شما خيال مى كنيد من هنوز بچه هستم؟!

 اين نوع گفتارها, گوياى همين روحيه است و به دليل واقعيت موجود در اين روحيه, سزاوار پذيرش و تناسب در برخورد است. البته برخوردى منطقى و خارج از افراط و تفريط, نه به آن صورت كه در غرب از هيجده سالگى و يا كمتر, جوان به حال خود رها شده و گويى مى خواهند از شر او راحت شوند و شكل تفريطى آن است كه اين حالت انكار شده و به هيچ انگاشته گردد.

 در توصيه هاى پيامبر اكرم (ص) مى بينيم كه جوان بايد چون مشاورى امين, مورد مشورت قرار گيرد. (10)

 اما خود جوان نبايد فكر كند كه بى نياز شده و تحت تاثير شور و نشاط و قدرت هاى جوانى, از تجربيات افراد سالخورده روىگردان شود.

 چنان كه از اميرالمومنين خوانديم كه راى و تدبير پير, نزد من محبوب تر از چالاكى و استقامت جوان است.(11)

 اين نياز آن قدر محسوس است كه جوانى در مصاحبه اى مى گويد: كلاف سردرگمى هستيم كه هيچ كسى راهنمايى مان نمى كند (پيشگامان, ماهنامه ى فرهنگى, سال سوم شماره ى 25).

 روشن است كه استفاده از مشورت ها به معنى كوركردن چشم خود نيست بلكه همانا استفاده از تجربه و انديشه ى پيشكسوت هاست. با اين توضيح معلوم مى شود فرضيه ى شكاف نسل ها آن قدر هم كه مى گويند واقعيت ندارد, بلكه گاهى به دليل مقاصد سياسى تبليغ مى شود تا جوانان را از فرهنگ و ارزش اصيل و سنت دينى اصيل بيگانه كنند. اين دشمنان جوانان نمى دانند كه اگر استقلال طلبى به مفهوم پشت پا زدن به فرهنگ و ارزش هاى اصيل باشد كه به غلط, سنتى كهنه ناميده مى شود; اعتراض رهبران غربى را سازمان نمى داد. مشاور امنيت ملى امريكا استاد علوم سياسى دانشگاه جان هاپكينز و مشاور فعلى مركز مطالعات استراتژيك بين المللى مى گويد: تلويزيون (امريكا) خاصه در تخريب و عدم تداوم سنت ها و انتقال ارزش ها از نسلى به نسل ديگر تاثير مهمى داشته است. برنامه هاى سرگرم كننده ى تلويزيون و حتى اخبار آن در شورانگيزى و احساساتى نشان دادن واقعيات به عنوان نوآورىها كه از ارزش هاى اخلاقى جدا شده اند و در ارايه ى ارزش هاى مادى و ارضاى تمايلات نفسانى و جنسى به عنوان يك امر عادى و حتى رفتارى قابل ستايش, به افراط گراييده است.

 ملاحظه ى ميزان تإكيد مشهورترين برنامه هاى تلويزيونى كه براى بينندگان جوان طراحى شده است و همين طور پربيننده ترين نمايش هاى بحث و گفت وگوى تلويزيونى براى انحطاط و هرزگى و تحسين و تبليغ عدم پذيرش اقتدار ارزش هاى سنتى, تكان دهنده است. .. .

 با چنين پديده هايى, والدين مشكل بتوانند ارزش هاى اجتماعى را به فرزندان خود انتقال دهند. انحطاط بارز هسته ى خانواده, به عنوان بنيادىترين واحد اجتماعى, پريشانى فلسفى ـ فرهنگى جامعه معاصر امريكا را شدت مى بخشد.(12)

 پس حس استقلال طلبى به معناى پذيرش شخصيت جوان و اعتماد به نفس خوب است و بايد جوان خود را داراى قابليت ها بداند. اما نه به مفهوم جدايى طلبى و غرور بى جا.

 2. هويت طلبى

 جوان در جست و جوى هويت خويش است و به همين خاطر به تلاش ها و برون فكنى ها و خود نمايى ها و گاه سكوت و انزوا پناه مى برد. اين مجموعه نشان از بالندگى و تحرك اوست.

 او حق دارد بداند كيست و چه توانايى ها, احساسات و عواطفى دارد; تا براى آن ها برنامه بريزد و اهداف راستين خود را تحقق ببخشد.

 اين آگاهى باعث مى شود كه جوان كرامت انسانى خود را حفظ نموده, ارزش واقعى خود را دانسته و خود را به بهاى كم نفروشد. راز تسليم شدن به هوس هاى زود گذر, الگوهاى ناسالم و وارداتى همين عدم شناخت است. اشتباه بزرگ اين است كه با تحليل سطحى از خويش, اين هويت ارزشمند را با خواسته هاى ابتدايى و تلقينى اشتباه بگيرد. گاه ديده مى شود كه وقتى جوانى دست به خلاف هايى زده و افراط مى كند و سپس مورد اعتراض واقع مى شود, بلافاصله مى گويد: شما جوان را نمى شناسيد! جوان خواسته هايى دارد و آن گاه نمونه هايى از كارهاى جوانان غربى و آزادى (بخوانيد بى بند وبارى) آن ها را فهرست مى كند.

 اما پاسخ اين است كه هيچ كس منكر خواسته ها و شور و نشاط جوان نيست. اما او قبل از اجراى بى معيار نيازها بايد به كاوش پرداخته و بفهمد كه جوانى يك بخش از حيات كلى انسان است و دستگاه آفرينش براى انسان, انسانيت و هويتى ارجمند را ترسيم نموده كه ارضاى احتياجات بايد در آن چارچوب انجام گيرد, تا اين سرمايه ى بزرگ و سترگ آسيب نبيند.

 مهم ترين بدبختى, جهل درباره ى خويش, پناه بردن به هيجانات مصنوعى به جاى ايمان و كسب رضايت فردى و نسبى شدن همه ى ارزش هاست; چون كسى كه خود را نشناخت خدا را نمى شناسد و نتيجه چنان مى شود كه برژينسكى از جامعه ى امريكا گزارش داده است: ((جامعه اى كه به هيچ يك از ارزش هاى مطلق اعتقاد ندارد, بلكه در عوض رضايت فردى را هدف قرار مى دهد جامعه اى است كه در معرض تهديد و فساد قرار دارد. امريكا به وضوح نيازمند يك دوره باز انديشى, بازنگرى فلسفى و انتقاد از فرهنگ خودى است. امريكا بايد به درستى اين واقعيت را بپذيرد كه لذت طلبى همراه با نسبى گرايى كه راهنماى اصلى زندگى مردم شده است, هيچ گونه اصول ثابت اجتماعى را ارايه نمى دهد. )) (13)

 روش شناخت هويت خويش

 دو راه بسيار ساده اما عميق و سازنده براى شناخت داريم:

 1ـ مقايسه;

 2ـ تحليل; اصل جالبى كه مى گويد: هر نيازى در انسان نمايشگر يك استعداد است. (14)

 ما در مقايسه ى خودمان با ديگر حيوانات درمى يابيم كه در پنج مورد با آنان اشتراك داريم: هوش, حافظه, اداركات حسى, احساسات و حواس و چه بسا كه آنان در برخى از اين خصوصيات از ما قوىتر باشند, اما به خاطر استعدادهاى بزرگى چون تفكر, تعقل, وجدان و روحى برتر ممتاز مى شويم چنان كه قرآن از آن به عنوان آفرينشى ديگر ياد مى كند. (15)

 اما معيار دوم كه اصل دقيقى است مى گويد هر نيازى در انسان نمايشگر استعدادى بزرگ است. مثلا نياز به اعتراف نمايانگر وجدان, نياز به نجوا نماينده ى روح و نياز به آزادى نمايانگر اراده و انتخاب مى باشد. در نتيجه جوان مى تواند خويشتن را با پرسشى بزرگ روبه رو كند كه آيا با اين همه سرمايه مى توانم به شغلى چون خوردن, خوابيدن و خوش بودن راضى شوم؟

 آيا زيستنى چنين, حبس شدن در مدارى بسته و محدود نيست؟ و انسان را در باتلاق بيهودگى نمى برد؟

 اين جاست كه بايد اهداف بلند را به رهنمود دين پيدا كنم كه پنجره اى به سوى بالا مى گشايد و هدف برتر را نشان مى دهد.

 بيهوده نيست كه ما را با اين پرسش بزرگ روبه رو مى كنند كه ((ارضيتم بالحيوه الدنيا))؟ آيا به همين زندگى محدود دل خوش كرده ايد؟ (16)

 چه شكرهاست در اين شهر كه قانع شده اند

 شاه بازان طريقت به مقام مگسى

 بال بگشا و صفير از شجر طوبى زن

 حيف باشد چو تو مرغى كه اسير قفسى(17)

 اين درك مختصر از هويت خويش, سوداى سر بالا را در انسان زنده مى كند و جوان از تنوع طلبى و تنزل, به تحرك روى مىآورد.

 چنين است كه همت هاى بلند شكل مى گيرد و جوان به شكوفايى خود مى انديشد نه آن كه به صورت تصنعى خود را به اين و آن تشبيه كند. چه خوب گفته است دانشمندى:

 آدم ديوانه مى گويد اى كاش من فلانى بودم, آدم عصبى مى گويد اى كاش جاى فلانى بودم و آدم عاقل مى گويد كاش خودم همان باشم كه بايد باشم. در حالت هاى سردار رشيد اسلام, جوانمردى چون حاج همت مى خوانيم:

 قبل از عمليات, يك شب كه حاجى خانه آمد, سراپا خاك آلوده بود. چشمانش از بى خوابى ورم كرده و قرمز شده بود. فصل سرما بود و او به خاطر سينوزيت شديدى كه داشت, احساس ناراحتى مى كرد. وقتى وارد خانه شد, ديدم مى خواهد نماز بخواند, گفتم: لااقل يك دوش بگير, غذايى بخور, بعد نمازت را بخوان. با تعجب گفت: من اين همه خودم را به زحمت انداخته ام و با سرعت به خانه آمده ام كه نماز اول وقت را از دست ندهم, حالا چه طور مى توانم نماز نخوانده غذا بخورم؟ (18)

 راستى كه در مقابل اين رادمردان بايد گفت:

 همتم بدرقه ى راه كن اى طاير قدس

 كه دراز است ره مقصد و من نو سفرم

 آرى جوان ما بايد فريب زرق و برق ها را نخورد و با واقعيت خود آشنا گردد. در غير اين صورت دچار بن بست هاى جوانان در غرب مى شود كه با همه ى درخشش, نورى ندارند. شعارهاى جوانان در غرب حاكى از نااميدى و گم گشتگى هويت است. آنان در برخى گفته ها و چيزهايى كه بر لباس هايشان نقش بسته مى گويندwe dont live :,are live :we ما زنده ايم زندگى نمى كنيم! يا در شعارى ديگرno futher : يعنى آينده اى نيست. و چنين است كه به جاى دل سپارى به ايمان, در جست و جوى هر چه بيشتر لذت فردى و هيجانexcitement) ), ديوانه وار به هر درى مى زنند.

 گزارشات عينى نويسنده ى كتاب ((در غرب خبرى نيست)) از اعتياد به حشيش و مواد مخدر, خشونت, تجاوز, سرقت, قمار و موسيقى پر سر و صداى ديسكو, بسيار تكان دهنده است.(19) اما چنان كه در اين گذر كوتاه درخودشناسى ديديد, بينش دينى با نشان دادن سرمايه هاى زيادتر انسان به او عظمتش را ياد آور مى شود, تا به كارهاى حقير و آرمان هاى كوچك قانع نشود و حتى استمرار و ادامه ى بعد از مرگ را درك كند. اين شناخت درست از خويش, جوان را با هويتى شگرف روبه رو مى نمايد كه زندگى با مرگ تمام نمى شود و به عينيت عالم ايمان مىآورد,(20) كه زمينه ساز نماز و پيوند و باطن هستى و ايجاد شور و نشاط او نجات از نوميدى است.

 اين ادراك از استعدادهاى بزرگ انسانى پرسشى را در ذهن آدمى زنده مى كند كه در سكوت نيز فرياد دارد.

 آن پرسش اين است: آيا براى زندگى 60 ـ 70 سال, همان غريزه ها كافى نبود؟

 آيا براى اهداف كوتاه مدت مثل خوردن و خوابيدن و خوش بودن, نياز به اين همه استعداد, آن هم استعدادهاى مزاحم خوشى بود؟

 زيرا عقل و فكر آدمى را آرام نمى گذارد مگر از كارش بياندازيم.

 ادامه دارد...

 پى نوشت ها

 1. نهج البلاغه, ترجمه ى علامه محمد تقى جعفرى, وصيت به امام حسن(عليه اسلام), ص 817.

 2. مسايل نوجوانان و جوانان, دكتر محمد خدا يارى فرد, ص 11.

 3. ميزان الحكمه, ج 5, ص 7.

 4. نهج البلاغه, كلمات قصار.

 5. ميزان الحكمه, ج 5.

 6. ميزان الحكمه, ج 5, ص 9.

 7. روضه ى كافى.

 8. روضه ى كافى.

 9. ميزان الحكمه, ج 5, ص 7.

 10. در تقسيم بندى معروف رسول اكرم: فرزند در هفت سال اول فرمانروا و هفت سال دوم فرمانبر و هفت سال سوم, وزير است.(جوان و احساسات, مرحوم فلسفى).

 11. نهج البلاغه ى صبحى صالح, كلمات قصار, شماره ى 86.

 12. خارج از كنترل, زى بيگنوبرژينسكى, ص 128.

 13. خارج از كنترل, ص 129.

 14. مسووليت و سازندگى, استاد على حائرى, ج 1.

 15. سوره ى مومنون آيه ى 14 بعد از سير تكاملى نطفه تا انسان از آفرينش ديگر ياد مى كند كه همان تركيب ممتاز آدمى است.

 16. توبه/38.

 17. ديوان حافظ.

 18. سردار خيبر, خاطراتى از حاج ابراهيم همت, فرمانده لشگر محمد رسول الله (صلى الله عليه و آله), ص 143.

 19. در غرب خبرى نيست, منوچهر دبيرسياقى, ص 111, 112,118, 119 تا 122.

 20. آنان كه به غيب ايمان آورده و نماز به پاى مى دارند. (بقره/ 2).

 نگرشى به نظام آموزشى حوزه هاى علميه; هست ها, بايدها

 در گفت و گو با حجه الاسلام و المسلمين سيد منذر حكيم

 استاد حجه الاسلام و المسلمين سيد منذر حكيم, متولد 1332, تحصيلات حوزوى خود را در حوزه ى علميه ى مباركه ى نجف اشرف آغاز و پس از طى مدارج عاليه ى سطح و خارج فقه و اصول نزد استادانى چون آيه الله صدر و آيه الله سيستانى, ادامه ى تحصيلات خود را در محضر استادان بزرگوارى چون آيه الله العظمى وحيد خراسانى در حوزه ى علميه ى قم تكميل نمود. وى هم زمان با تحصيل به تدريس و تحقيق در علوم مختلف حوزوى به خصوص فقه و اصول, تفسير و تاريخ همت گمارد و بيش از همه به بحث هاى اعتقادى و كلامى روى آورده و آثار گران قدرى در اين زمينه تإليف نموده است. در مرحله ى بعد اساس تحقيقات استاد بحث هاى اخلاقى و تربيتى و سپس تفسير و تاريخ بوده است و هم اكنون ضمن هم كارى با حوزه هاى علميه ى خواهران به پژوهش و تدريس در حوزه مى پردازند.

 گفت و گويى پيرامون روش هاى موثر تحصيلات حوزوى با رويكرد به فهم و درك معانى قرآن كريم با ايشان ترتيب داده ايم كه ضمن تشكر و سپاس از استاد تقديم حضورتان مى شود.

 ياس: آموزش علوم حوزوى, تاريخچه اى هزار ساله دارد كه از دير باز تا كنون اين آموزش ها رايج بوده است, جناب عالى ويژگى ها و نكات مثبت و كاستى هاى اين روش آموزشى را چگونه ارزيابى مى كنيد؟

 در حقيقت حوزه هاى علميه ى شيعى از بدو شروع وحى و از بدو آموزش قرآن به مسلمين شروع به كار كرده و شكل گرفته است. پيامبر اكرم (ص) به عنوان بزرگ ترين و بهترين مفسر و معلم قرآن بودند و مسلمين به تناسب استعداد و آمادگى خودشان براى كسب علم در محضر مبارك حضرت رسول (ص) علوم دينى را فرا مى گرفتند و بعد از پيامبر اكرم (ص) هم از محضر ائمه ى معصومين (ع) و روايات آن ها استفاده مى كردند.

 بنابر اين محور حركت فرهنگى در حقيقت قرآن كريم, روايات پيامبر (ص) و سپس اهل بيت عليهم السلام قرار داشت, لذا آن چه را كه ما الان از كتاب هاى دينى در اختيار داريم, در حقيقت حاصل جمع كل اين تلاش ها است.

 بنابراين, حوزه اى كه ما در حال حاضر داريم, حوزه اى است كه از پشتوانه اى قوى برخوردار است و اين از نقاط مثبت حوزه هاى علميه ى ما به شمار مى رود. پشتوانه ى اين حوزه, وحى است و وحى الهى به طور مستقيم و غير مستقيم اين حوزه ها را آبيارى مى كند. اين اولين نكته ى مثبتى است كه شايد در جاهاى ديگر به چشممان نخورد و در مراكز علمى ديگر و يا در نظام هاى آموزشى ديگر چنين چيزى به اين روشنى وجود ندارد. هر چند كه بيشتر فرآورده هاى علمى و فرهنگى در جهان بشريت از انبيا رهنمود گرفته است و نفس گرم انبيا در اين آموزه ها و فرهنگ ها و حتى فرهنگ هايى كه ظاهرا منقطع از وحى است ديده مى شود, و انبيا توانسته اند در اين فرهنگ ها هم اثر گذار باشند و كسى كه تاريخچه ى فرهنگ ها را مقايسه كند, مى تواند آثار و جاى پاى انبيا را در اين فرهنگ ها ببيند.

 اما در حوزه هاى علميه, ما به صورت بسيار چشم گير و پررنگ, اثر وحى را مى بينم و اين مساله يكى از عوامل تقدس در حوزه هاى علميه و كتاب هاى دينى ما به شمار مى رود; زيرا وحى الهى, مقوله اى بسيار مقدس است و ما چيزى مقدس تر از وحى نداريم. لذا به همين خاطر اين همه منزلت و كرامت براى دانش حوزوى قايل هستيم كه منشا آن الهى است; چرا كه در حوزه هاى علميه, كتاب هاى دينى به وسيله ى علما و دانشمندان و بر اساس اجتهادهاى آنان شكل گرفته است و چون اجتهاد در چارچوب و در راستاى حركت هدايت گرانه ى وحى الهى قرار گرفته, از تقدسى مناسب خود برخوردار است, اين هم نكته اى است كه بسيار حايز اهميت است.

 ويژگى هاى مثبت نظام آموزشى علوم اسلامى را مى توان به صورت زير طبقه بندى نمود:

 1. كسانى كه وارد اين حوزه ها مى شدند, انگيزه هاى بسيار بالايى داشتند و با اين انگيزه ها سراغ تحصيل علم مىآمدند, كه نمونه هاى بسيار زيادى در خود قرآن كريم و در روايات اهل بيت عليهم السلام داريم كه صحابه ى پيامبر (ص) به خاطر آن حس حقيقت جويى و كمال گرايى عاشق معارف بودند و چنين انگيزه ى بسيار بالايى به طور طبيعى نتايج بسيار بزرگى را هم به همراه داشت.

 2. انسان ها به فرا خور استعدادها و توانايى هاى خودشان حركت مى كردند و به هيچ وجه در چارچوب يك حركت قصرى و جبرى حركت نمى كردند. لذا استعدادها به طور طبيعى رشد مى كردند و حتى سليقه هاى افراد نيز مطرح بوده است. به عنوان مثال طلبه اى هست كه از استادى كه مناسب تشخيص مى داده است چه از لحاظ بيان, چه از لحاظ گرايش هايى كه داشته, تحت تاثير تربيتى او قرار مى گرفته و شخصيت او شكل مى گرفته است و به لحاظ اين كه انسان بايد با آزادى عمل و با آزادى اراده, استعداد خودش را رشد بدهد, اين نقطه بسيار مثبت بوده و خواهد بود.

 3. طلبه ها در انتخاب استاد خود و اساتيد هم در انتخاب طلبه هاى مستعد آزاد بودند, هر چند در مقاطعى از آموزش, روش كتاب محور مطرح بوده است, اما كيفيت, حرف اول را هم براى استاد و هم براى طلبه مى زده است. حتى در زمانى كه طلبه از استاد بى نياز مى شد, كيفيت براى او اصل بود از اين رو در تاريخ كم هستند مولفينى كه در فكر بالا بردن حجم كتاب هاى خود يا بالا بردن آمار كتاب هاى خود نباشند و به تناسب نياز و تشخيص نياز, نياز فرد و نياز جامعه, حركت كنند, اما طلبه ها, محققين و اساتيد حوزه حتى در بدترين شرايط سياسى و اقتصادى, به دليل عدم وابستگى به حكومت هاى جور, توانستند مسير خودشان را طى كنند, هر چند كه با فراز و نشيب هايى هم همراه بودند, اما در مجموع يك حركت كيفى بسيار خوب و بالايى داشتند.

 در چنين نظام آموزشى كه اصل را به كيفيت داده و افراد به صورت خود جوش وارد اين نظام مى شدند, ضايعات هم بسيار كم بوده است, البته افرادى كه وارد اين مسير مى شدند و منحرف مى شدند هم در تاريخ ذكر شده اند, حتى افرادى به عنوان وكيل امامان معصوم عليهم السلام عمل مى كردند, اما بعدا منحرف شدند, يا به عنوان نايب امام مطرح بودند و به دلايلى منحرف شدند در حالى كه امام هم او را براى مردم معرفى كرده بود, اما اين تعداد نسبت به نتايج مثبتى كه اين نظام آموزشى داشته, بسيار ناچيز بوده است.

 بعد از انقلاب, به دليل گستردگى نيازها و به دليل اين كه حوزه ى علميه خود را براى اداره ى نظام اسلامى آماده نكرده بود, در حقيقت به طور منفعلانه ناچار شد كه از كيفيت بكاهد و به كميت بپردازد, در نتيجه مدارس علميه و طلبه هاى ما زياد شدند, لذا حوزه ى علميه ناچار شد تا يك برنامه ى زمان بندى شده اى براى طلاب سطح و حتى براى طلاب مقدمات در نظر بگيرد و بحث هاى خارج هنوز تحت اين ضابطه قرار نگرفته اند و تا حدودى آن آزادى را حفظ كرده اند. ولى چنين روندى نتيجه اش سطحى نگرى و دور شدن از آن چيزى است كه حوزه ها دنبال آن بودند; كه بايد يك طلبه به طور محققانه درس خود را فرا بگيرد و به طور محققانه آن را ارايه بدهد. از اين رو به اين كيفيت ضربه خورده و ما شاهد يك گسترش كمى از هر لحاظ و در هر زمينه اى هستيم و متاسفانه هنوز گسترش كيفى مطلوب نشده و به وضع طبيعى خودش برنگشته است, لذا اميدواريم حوزه هاى علميه با گسترش فرهنگ تحقيق و پژوهش و متناسب با نيازهاى عصر حاضر چهره ى اسلام را به طور شايسته به جهانيان ارايه دهند و اميدواريم كه اين حركت, با شتاب بيشتر و با دقت بيشتر و حساسيت مناسب كار خودش را دنبال كند كه الحمد لله مراكز آموزشى در حال حاضر به اين سمت در حال حركتند. هر چند كه به آن ايدهآل هاى مطلوب نرسيده اند و زمان مى خواهد تا برسند.

 ياس: در ابتداى بحث جناب عالى محوريت همه ى علوم اسلامى را با قرآن دانستيد و قرآن را محور همه ى علوم معرفى كرديد, با توجه به گسترش و توسعه ى علوم اسلامى معاصر, قرآن تا چه اندازه محوريت دارد؟

 شما دو سوال مطرح كرديد: 1) آيا قرآن محوريت دارد؟ 2) آيا مى تواند محور قرار بگيرد يا نه؟

 نسبت به سوال اول به دليل گسترش علوم و به دليل اين كه علماى ما قرآن را به فراخور زمان و شرايط زمانى و ظرفيت هاى خودشان مى فهميدند و ارايه مى دادند و در كتاب هاى علمى خودشان مطرح مى كردند, به تدريج محوريت علوم از قرآن و سنت به محوريت آرا و نظريات علما چرخش پيدا كرد و در اكثر علوم چه در فقه و چه در تفسير و چه در علم اصول و علوم ديگر چرخشى ناخواسته انجام گرفت و يك نوع اصالتى به كتاب ها و آراى علما داده شد و در نتيجه افراد وقتى كه در يك رشته ى علمى كار مى كردند, نظريات صاحب نظران را بيشتر از آن چه كه در خود قرآن و روايات مطرح بود بها مى دادند و مى فهميدند و ما در همين حوزه هاى علميه داريم افرادى را كه با كلمات علما بيشتر مانوس هستند تا با متون روايى و آيات قرآن كريم و اين يك آفتى است كه نظام آموزشى ما چه در دانشگاه و چه در حوزه به آن دچار است.

 بنابراين حوزه و دانشگاه مى توانند تعامل خوبى در همين راستا با هم داشته باشند; اگر به صراط مستقيم خودشان برگردند; يعنى علوم طبيعى آن طور كه قرآن ترسيم كرده است, مى تواند يك گسترش كمى و كيفى مستمرى داشته باشد و از اهداف ترسيم شده براى اين علوم عقب نشينى نكند, به اين معنا كه قرآن تمام پديده هاى طبيعى را آيات الهى معرفى مى كند, يعنى به علما و دانشمندان خط داده است كه شما اين علوم مانند فيزيك و شيمى و رياضى را بايد آن جلوه هايى از علم الهى كه ((علم الانسان ما لم يعلم)) است, ببينيد تا اين علوم نور بشوند, همين علوم طبيعى آيات خدا باشند و انسان را به خدا پيوند بدهند. هم چنان كه علوم دينى, مانند قرآن, تفسير, فقه و اصول هم بايد انسان را به خدا پيوند بدهد. حال اگر ديديم كه يك فارغ التحصيل دانشگاه, يا يك فارغ التحصيل نظام آموزشى حوزه, نتوانست اين مهم را انجام بدهد, بايد متوجه شويم كه در اين نظام آموزشى يك خللى فنى وجود دارد كه آن خلل بايد معالجه بشود. انگيزه ها, اهداف و مسيرى كه بايد اين نظام طى كند, مسيرى بسيار روشن است و اهدافى كه بايد به آن ها برسد, اهدافى بسيار روشن است كه قرآن كريم آن ها را ترسيم نموده است.

 ياس: جناب عالى فرموديد كه علوم بر محوريت نظرات و آراى دانشمندان چرخش پيدا كرده است و حال آن كه آراى علما همان تفسير متون است كه شايد استنباط و استخراج مطلب از اصل براى هر فرد عادى ممكن نباشد و مجبور باشد كه به آرا و تفسير علما رجوع كند, در اين خصوص نظر مباركتان چيست؟

 نكته اى كه بنده اشاره كردم اين بود كه محوريت بايد براى كلام خدا بماند. محوريت بايد براى روايت پيامبر (ص) و اهل بيت سلام الله عليهم بماند, اما اگر اين محوريت به محوريت كلام مفسران تبديل شود, يعنى كلام مفسر محور شود و اصل قرار بگيرد اين خطرناك است و موجب انحراف مى شود. اين حالت نبايد به وجود بيايد. حالا ممكن است اين حالت قصد و هدف مفسرى نباشد, اما به خاطر اين كه يك چهره ى علمى بسيار بالا و درخشانى داشته, خود به خود ديگران و آيندگان اين موضوعيت را به كلام او بدهند و در نتيجه در برابر نظرات او آن چنان جذب بشوند كه اين خطرناك است. بله, بايد مفسران وحى, همان طور كه علم نور است و بايد ما را به آن مقصد برساند, كلام مفسران وحى هم بايد براى ما نور بشود و دست ما را بگيرد و به وحى مرتبط كند و آن چنان نباشد كه يك طلبه اى وارد نظام آموزشى حوزه بشود و حتى در اين نظام براى يك بار هم از او خواسته نشود كه كلام خدا را مرور كند و آن كلام را با تفسير به طور دقيق ببيند. در هيچ جاى نظام آموزشى چنين چيزى تعبيه نشده باشد. البته اين اشكال را مى توان از نظام آموزشى ما و از نظام آموزشى فعلى گرفت كه فقط در آغاز ورود به حوزه, قرائت قرآن يا حفظ چند سوره از قرآن مطرح مى شود و در برخى از مراحل تفسير چندين سوره به عنوان نمونه, مطرح مى شود و بعد اين رشته رها مى شود. متاسفانه در رشته هاى علوم قرآنى حتى در تخصصى ترين رشته كه مربوط به قرآن است و نامش علوم قرآنى است, خود قرآن در حاشيه قرار دارد و علوم ديگر كه به نام علوم قرآنى است, آن ها اصل هستند; يعنى در يك دوره ى تخصصى علوم قرآنى يك دوره ى تفسير قرآن ديده نمى شود, اما يك دوره ى تجويد, يا يك دوره ى علوم قرآنى مصطلح در چند سطح ديده مى شود و اين نگران كننده است و نشان دهنده ى اين است كه رشته هاى تخصصى يا اهداف خود را فراموش كرده اند يا يك هدف گذارى ديگرى براى آن ها شده است كه بسيار قابل توجه است كه بايد تصحيح بشود.

 ياس: در ابتداى ظهور اسلام وحى محوريت داشت, اما كم كم تبديل شد به آيات الاحكام در فقه, و علم اصول هم در پى جواب گويى به آن برآمد, حال سوال اين است كه:

 اولا چرا فقها و دانشمندان ما در رجوع به قرآن به عنوان يكى از چهار دليل احكام, فقط به همان 500 آيه از آيات الاحكام رجوع مى كنند؟

 ثانيا تحقيق در علوم اسلامى مانند فقه در گذشته و حال چگونه بوده است؟ و آيا رجوع به اصل آيات تبركا و تيمنا مى باشد يا خير؟ و آيا اصل در اين علوم, آيات قرآن است؟

 من در ابتدا جواب سوال دوم را مى دهم و در اين بين مقدمات جواب سوال اول هم فراهم مى شود.

 در آغاز شروع به كار حوزه هاى علميه, قرآن محوريت داشت و تا چند قرن اخير هم, هر كسى كه مى خواست وارد حوزه ى علميه بشود, اول مى بايست كتاب خدا را خوب بخواند و بفهمد و سپس وارد حوزه ى تخصصى شود. يعنى بايد با كلام خدا آشنا مى بود, با آن انس مى گرفت سپس آن را مى فهميد.

 از اين رو آشنايى, انس و فهم, اين ها سه محور اصلى بودند, تا وقتى كه انسان وارد يك رشته ى تخصصى تفسيرى, كلامى, فلسفى يا فقهى شود, در حقيقت بايد با كلام خدا آشنا مى شد, با كلام خدا زندگى مى كرد, آن وقت يك گرايش تخصصى در پرتو يك چنين فهم عمومى انجام مى گرفت. لذا يك فقيه, يك فرد قرآن شناس و قرآن فهم بود, يعنى يك مفسر هم بود. اما به دلايل گوناگون ـ كه اين دلايل متفاوت هستند ـ وقتى كه ما خواستيم نظام آموزشى را از يك فضا به فضاى ديگر ببريم, نتوانستيم اين نظام را با همه ى خصوصياتش منتقل كنيم.

 در حوزه هاى علميه زبان تحصيل و زبان آموزش, زبان عربى بود. وقتى كه يك عرب زبان قرآن را مى خواند و مى فهمد, ما آمديم نظام آموزشى, يعنى صرف و نحو را وسيوطى و ابن عقيل را از آن نظام گرفتيم, اما در كجا؟ در يك حوزه ى علميه ى فارسى زبان, ترك زبان, يا اردو زبان, يعنى او را از فضاى خودش بيرون آورديم و نتيجه اش اين شد كه يك فارسى زبان, كتاب عربى مى خواند, اما متوجه نمى شد كه چه مى خواند يا اين كه اگر آيات قرآن را مى خواند در حد تلاوت آيات قرآن بود, نه در حد درك معنا. به دليل اين كه آن پيش فرض هاى موجود و آن پيش نيازهاى موجود در نظام را اين جا رعايت نكرديم, لذا يك مونتاژ غير موفقى بوده است, در حالى كه اگر مى خواستيم برنامه را به طور كامل اجرا كنيم بايد شرط مى كرديم كه هر كس مى خواهد وارد حوزه ى علميه ى قم, پاكستان يا در هر كشور ديگر شود, بايد اول زبان عربى را خوب بفهمد و ياد بگيرد; چون زبان عربى زبان وحى است, زبان قرآن است, زبان متون ماست. به عنوان مثال اگر به انگلستان براى تحصيل برويد اول شما بايد زبان دان باشيد در حدى كه صحبت كنيد و بفهميد; يعنى زبان, اولين شرط است, در حالى كه در حوزه هاى علميه ى ما متاسفانه اولين پيش شرط فهم متون ما كه زبان عربى است, اصلا مطرح نيست و طلبه هاى ما با كمال تاسف اگر خودشان دوست داشتند, يك دوره زبان عربى را مى گذرانند; آن هم بعد از فراغت از تحصيل يا كنار تحصيل, در حالى كه آموزش زبان عربى اولين شرط تحصيل حوزه هاى علميه است. در دانشگاه چون زبان فارسى, زبان متون است مشكلى وجود ندارد. حتى در دانشگاه الان كسى كه مى خواهد به كتب مرجع يا كتاب هاى تخصصى مراجعه كند, چون زبان آن را نمى داند مشكل دارد. بنابراين همان طور كه اين مشكل در دانشگاه مطرح است در حوزه ى علميه هم مطرح است. اما اين جا زياد ملموس و محسوس نيست, چرا كه در زبان فارسى بسيارى از كلمات عربى هستند و درصد بسيار بالايى از كلمات عربى كه در زبان فارسى است, مشكل را كم رنگ مى كند, لذا ما مى بينيم يك كلمه در زبان عربى وجود دارد و در زبان فارسى هم استعمال مى شود, اما دو معناى متفاوت دارد و در هر فرهنگى يك معنا پيدا كرده است. پس حوزه هاى علميه ى ما بايد شرط ورود به تحصيل را آموزش زبان عربى قرار دهند.

 ما در طول تحصيل چندين سال از بهترين زمان تحصيل طلبه را به خاطر نداشتن ابزار تحصيل كه زبان عربى است, به هدر مى دهيم كه سطح و كيفيت تحصيل هم پايين مىآيد. به دليل اين كه طلبه مى خواهد از راه ترجمه اين متون را بفهمد و لذا هيچ وقت فرصت پيدا نمى كند كه قرآن را به طور كامل فرا بگيرد, چون گرفتار يك برنامه ى آموزشى تخصصى است كه هر رشته اش خود زمان بر است, در نتيجه يك طلبه وقتى وارد حوزه ى علميه مى شود به طور بسيار محدود در يك رشته, حتى اگر درس هاى عمومى را هم فرا بگيرد, بسيار سطحى فرا مى گيرد و وقتى كه وارد آن رشته ى تخصصى مى شود, آن قدر آن رشته گسترده است كه وقت نمى كند به آن پيش فرض ها و پيش نيازها بپردازد. بنابر اين آن چه كه در حوزه ى علميه به عنوان يك اصل مطرح مى باشد, مرجعيت است كه نيابت از امام معصوم است, به معناى فهم دين, تخصص در دين در حد داشتن توان فتوى دادن. توان فتوى دادن, معنايش اين است كه فقيه باشد; يعنى بايد بتواند احكام الهى را از قرآن و سنت استنباط كند. پس خود به خود, بالاترين مقام مسوول در حوزه ى علميه و بالاترين سطحى كه بايد كار نيابت امام زمان (عج) را به عهده بگيرد, فقيه است. در نتيجه افرادى كه وارد حوزه ى علميه مى شدند به سمت اين قله حركت مى كردند. بنابراين علوم دينى يك مجموعه از علوم الهى است كه به همه ى جنبه هاى زندگى انسان مى پردازد البته قرآن كريم به همه ى ابعاد زندگى انسان ها پرداخته است, اما به دليل آن محدوديت ها و به دليل آن چرخش هايى كه گفته شد, به طور طبيعى, كم بودن فرصت ها و اولويت هايى كه در حوزه هاى علميه مطرح بوده, به تدريج گويا علوم حوزه هاى علميه در علم فقه خلاصه شده و مى شوند. در حالى كه اين چنين نبوده و نبايد باشد و نيست. لذا در بدترين شرايط ما مى بينيم كه علماى مفسر, مورخ, فيلسوف و متكلمى كه در طول تاريخ داشتيم, اين ها گمنام بودند, به دليل اين كه آن چه كه به چشم مى خورد, حضور علما در صحنه بود; علمايى كه مرجعيت علمى بر دوش آن ها بوده. در نتيجه اين ها درخشيدند و آن ها گمنام مانده و هستند.

 محقق طوسى, شيخ طوسى, سيد مرتضى و ديگران را ببينيد, ملاحظه مى كنيد كه اين ها به همه ى علوم روز خودشان مسلح بودند, ولى به دليل اين كه رشته هاى فقه و اصول بسيار گسترده بود و به دليل اين كه يك نياز واقعى به فقه و اصول پيدا شد ـ چون فقه و اصول است كه مجتهد مى پروراند و آن چه كه شخص را مرجع مى كند و به عنوان مرجع پرورش مى دهد, تخصص در فقه است ـ به طور طبيعى بساط از زير پاى فيلسوفان و متكلمان و رياضيدانان و هيات شناسان و همه ى اين ها جمع شد, مگر افراد بسيار زبده, بسيار مستعد, منظم و داراى يك برنامه ى حساب شده كه بتواند به همه ى اين علوم بپردازد و وقتش هم اجازه بدهد, و افراد اين چنينى بسيار كم هستند, چون استعداد افراد متفاوت است از اين رو حوزه هاى عمليه كه مى خواهند دين خدا را به جهانيان بشناسانند و ادعاى آن را دارند, بايد به تناسب اين ادعاى خود حركت كنند و در همه ى رشته ها متخصصانه وارد عمل بشوند, ولى نبايد اين اشكال مونتاژ برنامه را ما تكرار كنيم. وقتى مى خواهيم وارد برنامه ى تخصصى بشويم بايد آن پايه هاى اصلى برنامه ى آموزشى را كه فراگيرى كل دين است, فراگيرى كل قرآن است, فراگيرى آن چيزى است كه در هدايت انسان موثر است, به طور كامل فرا بگيريم, آن وقت يك رشته ى تخصصى مى تواند جواب بدهد وگرنه يك تخصص منهاى پيش نيازها خواهد شد, الان هم اگر بخواهد يك قضاوتى كند, تك بعدى خواهد بود, ممكن است در يك زمينه اى جوابى بدهد, اما اين جواب در چندين زمينه با اشكال ديگر همراه خواهد بود و هميشه مشكل خواهيم داشت.

 ياس: با توجه به اهميت تفسير كه ذكر كرديد و جناب عالى هم روش خاصى در تفسير داريد در اين مورد توضيحاتى بفرماييد.

 روش خاصى نيست. اصل روش اين است كه ما بايد از خود قرآن روش و راه هدايت را بگيريم; يعنى ما بايد اين برنامه را دنبال كنيم كه قرآن كريم براى هدايت انسان ها و تربيت آن ها چه برنامه اى را ترسيم نموده است و به جاى اين كه قرآن و تفسير را به ذوق وسليقه ى خودمان بخوانيم, ببينيم آيات قرآن چگونه و به چه ترتيبى نازل شده است.

 البته اين روش از نزول آيات, به تصريح خود قرآن كريم, به خاطر نكات تربيتى بوده است: ((لنثبت به فوادك)) قرآن را به تدريج و تكه تكه بر قلب پيامبر نازل كرديم.

 با اين كه پيامبر عقل كل بود و كل قرآن بر قلب پيامبر نازل شده, اما اين نزول تدريجى قرآن, نكات تربيتى داشته كه از آن جمله تثبيت فواد پيامبر است.

 در صدر اسلام افرادى با اين روش از تلقى و فهم آيات پرورش يافتند و انسان هاى بسيار وارسته اى شدند. چرا ما اين تجربه را تكرار نكنيم؟ ما مى توانيم تجربه را دوباره امتحان كنيم و ببينيم كه آيا آن تجربه, مخصوص آن زمان بوده, يا در اين زمان هم اگر كسى قرآن را به ترتيب نزول بخواند و بفهمد و خود را در اختيار قرآن قرار بدهد تا قرآن او را تربيت كند مى تواند موفق شود؟ لذا به نظر بنده بايد اين روش را دوباره آزمون كنيم.

 اگر قرآن كريم به همان ترتيب كه نازل شد يا به روشى نزديك به آن و به اعتبار اين كه آيات قرآن در آيات مكى به ساختار روحى و روانى انسان پرداخته تا به ساختار ظاهرى, بتواند درون انسان را متحول كند, همه چيز او را متحول كرده است. اما چگونه اين درون متحول مى شود؟ از خود قرآن بايد الهام گرفت.

 بر اساس همين طرح و انديشه اكنون اين روش فراگيرى قرآن در حال تجربه است و تعدادى از افراد به همين سبك مشغول مطالعه ى قرآن در حد ترجمه ى قرآن, تفسير ساده و تفسير مفصل هستند و تحولى در وجود آن ها از لحاظ فكرى, علمى و وحى به وجود آمده است و بايد تا آخر اين تجربه را ادامه دهيم.

 ياس: آيا اين تجربه در تاريخ هم وجود داشته است؟

 اولين تجربه در زمان خود پيامبر (ص) بود و منشا الهام ما از همين تجربه ى زمان پيامبر (ص) است, ولى تعدادى از مفسران, تفسير خود را به ترتيب نزول نوشته اند و از مصحف امير المومنين (ع) كه به ترتيب نزول آيات بوده, الهام گرفتند.

 در ميان مفسرين اهل سنت دو مورد را سراغ دارم: ((التفسير الحديث)) كه اين مفسر قبل از اين كه درگير كار تفسير بشود, مورخ بوده و سعى كرده قرآن را بر اساس وقايع تاريخى جمع آورى كند و از آيات قرآن براى تاريخ اسلام الهام بگيرد. لذا دو كتاب براى تاريخ صدر اسلام يكى ((عصر النبى)) و ديگرى ((سيره رسول الله)) دو جلد قطور تاريخ اسلام را با الهام از آيات قرآن كريم تنظيم كرد, اما در آخر متوجه شد كه اين كار ناقص است. چون در حقيقت بايد آيات قرآن را از بستر طبيعى خود بيرون مىآورده است و از لحاظ علمى اين چنين برداشتى ممكن است علامت سوال داشته باشد. لذا ناچار شد به مطالعه و بررسى آيات قرآن در بستر طبيعى بپردازد و قرآن را به ترتيب نزول آيات و نزول سوره ها چينش بدهد, هر چند جاى بحث دارد كه آيا اين نزول قرآن كه دست ماست درست است يا نه؟ اما نزديك به اصل مى باشد; يعنى آيات قرآن كريم را ما به ترتيب نزول هم نداشته باشيم, اما ترتيب نزول سوره ها روايت شده و قرائتى كه در خود آيات است كمك مى كند كه بتوانيم آيات قرآن را به ترتيب نزول سوره ها يكبار مطالعه كنيم و جا دارد چنين چيزى تجربه شود, يعنى ما قرآن را يك بار, از سوره ى بقره شروع كنيم و به الناس يا از آخر به اول قرآن قرائت كنيم و يك بار هم سوره ها را به ترتيب نزول مطالعه كنيم تا بينيم كه چه تاثيراتى از لحاظ روحى و تربيتى و اجتماعى دارد و بهتر مى شود آيات قرآن را فهميد. مثلا وقتى ما مى خواهيم در علم فقه يا اصول يك آيه را تفسير كنيم گفته مى شود با توجه به تمام قراين و شواهد تفسير مى شود.

 ياس: آيا گروهى به اين روش كار مى كنند؟ و آيا معيارهاى خاصى براى اين گروه ها وجود دارد؟

 گروه هاى گوناگونى در سطوح مختلف; افراد دبيرستانى, دانشگاهى, حوزوى و اصناف مختلف در سطوح مختلف اين طرح را تجربه مى كنند و هيچ معيارى براى گزينش اين افراد نيست, فقط بايد براى انجام كار قرآنى انگيزه داشته باشند و حداقل روزى يك ساعت از وقت خودشان را در اختيار برنامه قرار بدهند.

 ياس: آيا از خواهران هم افرادى به اين روش مشغول مى باشند؟

 بله, خواهران حوزه ى علميه ى كرمان از سال گذشته اين تجربه را شروع كردند و تجربه ى بسيار موفقى بوده است و اميدوارم گزارش اين كار را به صورت مصاحبه يا مكتوب از خودشان دريافت كنيد و نتايج و آن چه كه به آن رسيده اند, خودشان برايتان بيان كنند.

 اين برنامه از حد حوزه هاى خواهران فراتر رفته و به مدارس كرمان هم كشيده شده است و آن ها هم اين برنامه را اجرا و امتحان مى كنند.

 ياس: لطفا روش فهم قرآن و چگونگى پرورش طلبه ها براى رسيدن به فهم صحيح قرآن را بيان كنيد.

 بين اين دو سوال بسيار تفاوت است اگر روش برداشت قرآن را براى يك انسان مبتدى بيان كنيد, چه بسا احساس عجز كند و نتواند آن را مورد بهره بردارى قرار بدهد, اما مى توانيم بگوييم قرآن چه ويژگى هايى دارد, البته اين مساله را از خود قرآن به دست مىآوريم, چون قرآن خودش را معرفى كرده كه من كه كتاب خدا هستم چه ويژگى هايى دارم وبراى فهم من و استفاده از من و هدايتگرى از من, چه نكاتى را بايد مراعات كنيد. قرآن براى روش فهم خودش هم برنامه داده است, اما اين كه ما چگونه آن را به دست بياوريم و چگونه بتوانيم افراد را توانمند كنيم كه قرآن را در يك سطح مطلوب بفهمند يا قرآن را در سطوح مختلف بفهمند نياز به بحث مفصل ديگرى دارد, چون خود قرآن هم براى فهم خودش و براى بهره بردارى از قرآن سطوح مختلفى از هدايت را مطرح مى كند. بنابر اين به دليل اين كه قرآن زبانش عربى است, پس بايد تسلط بر زبان عربى داشته باشيم. به دليل اين كه مخاطبان قرآن انسان ها هستند, پس ما بايد اصول اوليه و طبيعى جامعه شناسى, روانشناسى, روش تفهيم, روش هاى عمومى تفهيم ديگران را بدانيم.

 ياس: اين ها همه ابزار كار هستند, به نظر حضرت عالى از اين ابزار كار چگونه بايد استفاده نمود؟

 ما براى رسيدن به قرآن بايد بدانيم مقدمات فهم قرآن و ابزار فهم قرآن چه چيزهايى هستند كه معمولا در علم اصول مطرح مى شود يا در علم فقه. وقتى كه فقيه مى خواهد از قرآن حكمى را استنباط كند بايد بداند به چه سلاحى بايد مسلح باشد, اما اين كه چگونه ما مى توانيم به آن قله برسيم, فكر مى كنم ما از سه خاك ريز بايد عبور كنيم تا به آن جا برسيم:

 1. اصل آشنايى با قرآن: براى تسلط پيدا كردن بر هر مقوله اى اول بايد با آن مقوله آشنا شد. آشنايى با قرآن; يعنى زندگى با قرآن در حد آشنايى.

 2. زندگى با قرآن در حد انس با قرآن.

 3. احاطه بر كل مطالب موجود در قرآن, كه يك بعدى بار نياييم; يعنى فقه ما در 500 آيه خلاصه نشود.

 بنابر اين, آشنايى, انس و احاطه سه شرط اصلى و سه مرحله هستند از حركت ما به سوى آن قله هاى رفيعى كه قرآن مى خواهد ما به آن قله ها برسيم.

 در مراحلى نيز مى توانيم از ترجمه ى قرآن استفاده كنيم, در مراحل ديگر زبان عربى ترجمه يك تفسير ساده و در مرحله ى بالاتر بايد به علم اصول و علم بديع و بيان و معانى مسلح باشيم, ودر مرحله ى بالاتر به جز اين علوم بايد به روانشناسى, جامعه شناسى و رشته هاى تخصصى ديگر كه قرآن نسبت به آن رشته ها هم نظر دارد, چون در آن رشته ها مطلب ارايه كرده است, توجه كنيم و اگر از رشته هاى تخصصى بيشتر آگاه شويم, بهتر مى توانيم حقايق قرآنى را در آن زمينه استنباط كنيم.

 بنابر اين يك مفسر فقيه روانشناس قطعا صحبت هاى نويى دارد كه يك فقيه مفسر غير روانشناس نخواهد داشت. جامعه شناسى كه هم فقيه است و هم مفسر حتما در زمينه ى جامعه شناسى مطالب جديدى را به ما ارايه مى دهد; يعنى عمق قرآن و ژرف نگرى او در قرآن بيشتر از غير متخصص خواهد بود. پس ما يك حركت گروهى بسيار قوى با تخصص هاى بسيار بالا لازم داريم.

 ياس: از جناب عالى به خاطر فرصتى كه در اختيار ياس قرار داديد تشكر مى نماييم.

 من هم از شما عزيزان تشكر مى كنم.